

چکیده:

پائول تامسون، متولد سال ۱۹۳۵، فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد، با عنوان «تفکر سیاسی طبقه کارگر و شکل‌گیری حزب کارگر لندن، ۱۸۸۵-۱۹۱۴، می‌باشد. وی پس از سه سال تحقیق در کالج کوئین، به‌عنوان مدرس جامعه‌شناسی (تاریخ‌اجتماعی) در دانشگاه تازه تأسیس یافته اسکس (Essex) منصوب شد. هم‌زمان با تحقیق و تدریس جامعه‌شناسی و تاریخ‌اجتماعی، در سال ۱۹۸۸، به‌درجه پروفسوری در جامعه‌شناسی دست یافت. تامسون یکی از پیشگامان استفاده از تاریخ‌شاهی به‌عنوان یک روش تحقیق است. او همچنین سردبیر مؤسس مجله تاریخ‌شاهی و مؤسس مجموعه داستان زندگی ملی در آرشیو صدای ملی کتابخانه بریتانیا، در لندن است. تامسون بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰، به‌عنوان مدیر بخش داده‌های کیفی (Qualidata) دانشگاه Essex، فعالانه علائقش را در حفاظت از مطالب کیفی تحقیق برای استفاده ثانویه، نگهداری مجموعه داده‌های خود و نظارت بر توسعه خدمات آرشیوی، پیگیری کرد.

تجاربش با کتاب ادواردینها، عامل مهمی در پیشگامی او در روش‌شناسی تاریخ‌شاهی بود و در تألیف کتاب صدای گذشته: تاریخ‌شاهی، کمک شایانی کرد. پائول تامسون اخیراً تحقیقش را بر خانواده‌های چندملیتی جامائیکایی اجرا کرده است. از جمله پژوهش‌های دیگر وی پژوهشی متشکل از ۵۰۰ مصاحبه داستان زندگی درباره زندگی خانوادگی، کار و اجتماع در بریتانیای قبل از ۱۹۱۸ می‌باشد. از دیگر آثار وی می‌توان از کتاب ویلیام موریس، زندگی ماهیگیری، من پیری را حس نمی‌کنم، اسطوره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، شهر زندگی، به‌سوی طبقه اجتماعی و بزرگ‌شدن در خانواده‌های ناتنی نام برد. مقاله پیش رو در نشریه بین‌المللی روش‌شناسی پژوهش اجتماعی، به‌چاپ رسیده است. مقالاتی که در این نشریه منتشر می‌شوند مقالاتی علمی و روش‌شناختی با تمایل به‌مباحث نظری می‌باشد.

کلیدواژه‌ها:

تاریخ‌شاهی؛ مصاحبه؛ جامعه؛ گفتگو؛ خاطره.

1. <https://www.essex.ac.uk/sociology/staff/profile.aspx?ID=146>

درآمدی بر روش داستان زندگی^۱

پائول تامسون

ترجمه: دکتر سهیلا صفری^۲

می‌خواهم با رجوع به گذشته این سؤال را مطرح کنم که آیا برخی از مسائلی که ما در اولین اقدام به تحقیق تاریخ شفاهی یا داستان زندگی با آنها مواجه بودیم، هنوز مطرح هستند. اولین چیزی که گفته می‌شود این است که در واقع این اقدامات، بدو تاریخ شفاهی نامیده نمی‌شد. ما به اصطلاح تاریخ شفاهی نمی‌اندیشیدیم؛ در واقع این کلمات را هرگز نشنیده بودیم. اصل کار تاریخ شفاهی اینجا - در بریتانیا - از تحقیق علوم اجتماعی ناشی می‌شود. این کار تحقیقاتی یکی از آن نتایج بسیار مسرت‌بخش و غیرقابل پیش‌بینی نگرش بسیار جامع پیتر تانزد^۳ در راه‌اندازی دپارتمان جامعه‌شناسی در اسکس بود، چرا که مرا به‌عنوان یک مورخ جامعه‌شناسی به آنجا دعوت کرده بود. سپس تقریباً در همان ابتدا، اریک هابسان^۴ از من خواست که کتابی، به‌شکل یک مجموعه، درباره تاریخ اجتماعی بریتانیا بنویسم، و این کتاب درباره اوایل قرن بیستم با عنوان ادواردینها (۱۹۷۵) بود. پیتر قبلاً به‌طور پنهانی کلیپ‌هایی از مصاحبه خود با مردم پیر را به من نشان داده بود، او می‌گفت «جذابیت این مصاحبه‌ها فقط به این خاطر نیست که آنها مجبور هستند در ارتباط با زمان حال صحبت کنند، بلکه آنها به خاطر تجربه‌های پیشینشان جالب هستند. آیا ممکن است شما بتوانید چنین کاری انجام دهید؟» پیتر به‌طور ویژه، به تحولات آداب و رسوم خاکسپاری علاقمند بود. به این ترتیب اطلاعات لازم در اختیار من گذاشته می‌شد. وقتی که شانس نوشتن این کتاب به‌سراغم آمد پیتر و دیگر اعضای گروه گفتند چرا با مردمی که هنوز از آن دوره باقی مانده‌اند مصاحبه نمی‌کنی؟ البته در آن زمان تعداد زیادی از این مردم زندگی می‌کردند. بنابراین این کار به این شیوه آغاز شد. ما مجبور شدیم با چند مسئله اساسی مواجه شویم:

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:

Thompson, Paul,
Pioneering the life story
method, International
Journal of Social Research
Methodology, vol.7, no.1,
2004, pp. 81-84

۲- دکترای تاریخ، کارشناس تاریخ شفاهی.
ss52ir@yahoo.com

3- Peter Townsend

4- Eric Hobsbawn



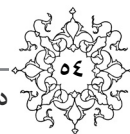
نخستین مسئله، مربوط به موضوع کلی قابل قبول بودن مصاحبه مبتنی بر گذشته و ماهیت خاطره بود. البته با رجوع به گذشته مسأله جدی این بود که در ادبیات علوم اجتماعی بسیار کم به این موضوع پرداخته و اندیشیده نشده بود. اگرچه تقریباً تمام علوم اجتماعی، تا حدودی، با خاطره درگیر بود و بخشی از آن کاملاً مبتنی بر خاطرات بلندمدت بوده است. کار بر روی تحرک اجتماعی، به عنوان یک مثال خوب تلقی می‌گردد. اگر به مباحث مشکلات روش‌شناختی تحرک اجتماعی، از آن دوره، یا حتی می‌گوییم تقریباً تا همین اواخر، نگاه کنید از بیان این واقعیت که اطلاعات و داده‌هایشان تا حد زیادی به خاطره متکی است، پرهیز شده و در خصوص این واقعیت اصلاً بحث نشده است. بنابراین من واقعاً مجبور شدم از اول شروع کنم و زمان زیادی را برای نوشتن کل فصل صدایی از گذشته (۱۹۸۷) صرف کنم، این کتاب حاصل آن پروژه بود، این چاپ دوم آن است و در حال حاضر چاپ سوم آن نیز موجود است. یک فصل مفصل در اواسط کتاب به اعتبار مدارک خاطره‌محور اختصاص دارد. این موضوع در آن زمان یک دغدغه و نگرانی بود. چاپ اول کتاب، در واقع از یک نقطه نظر کاملاً پوزیتیویستی نوشته شد: تنها مشکل آن بود که آشکار بشود که آیا مردم حقیقت را می‌گویند یا نه. تا اینکه اواخر دهه ۱۹۷۰ به‌ویژه به واسطه تأثیر سندرو پورتیل^۱ و لوئیزا پسرنی^۲ از ایتالیا یک رویکرد متفاوت ظهور کرد که بیان می‌کرد اهمیت این مسئله فقط در آنچه که مردم می‌گویند و یا درست بودن یا نبودن آن نیست، بلکه چگونگی به یادآوری آنها؛ آنچه نمی‌گویند، آنچه فراموش می‌کنند، سکوت‌های خاطره، تغییراتی که در خاطره اتفاق می‌افتد، «داستان‌های ساختگی» حائز اهمیت است. این رویکرد نشان می‌دهد که داستان‌های زندگی از نوع متفاوتی از اعتبار برخوردار هستند. فکر می‌کنم که این رویکرد یک بینش واقعاً مهم بود و روی آثار بعدی فوق‌العاده اثر گذاشت. از نظر من این رویکرد گاهی اوقات تاحدی زیاده‌روی کرده است، آنجا که بعضی محققان داستان زندگی، این مسئله مهم را فراموش می‌کنند که خاطرات میزان زیادی از واقعیت را در بر می‌گیرند و در واقع بدون داشتن ایده‌ای درباره اینکه «حقیقت» ممکن است چه چیزی باشد، شما نمی‌توانید روشی را ارزیابی کنید که در آن خاطرات دوباره ساخته می‌شوند.

به نظر من مفهوم واقعی آثار جدید باید گفتگویی میان دو جنبه خاطره باشد. اما این آثار گاهی اوقات به سمتی می‌رود که هیچ اهمیت و توجهی به گذشته، و تجربیات زندگی واقعی که به وجود آورنده خاطرات زندگی‌نامه‌نویسی هستند، نمی‌دهد و صرفاً به شکل‌هایی از روایت و ارائه علاقه نشان می‌دهد. بنابراین فکر می‌کنم در این روش مسأله اعتبار به میزان قابل ملاحظه‌ای کم‌رنگ شده است: شما اکنون تقریباً مباحث زیادی در مورد آن پیدا نمی‌کنید. اگرچه فکر می‌کنم هنوز باید موضوع قابل توجهی باشد.

دومین مسئله این بود که تصمیم بگیریم با چه کسی مصاحبه کنیم. از آنجایی که کار من از نوعی

1 - Sandro Portelli

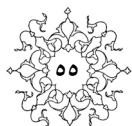
2 - Luisa Passerini



زمینه جامعه‌شناختی نشأت می‌گرفت می‌خواستیم که از یک نمونه استفاده کنیم. به سرعت دریافتیم که نمی‌توان یک نمونه تصادفی برای یک گروه سنی بسیار پیر به کار برد. تمام این افراد قبل از سال ۱۹۰۶ متولد شده بودند و ما با آنها در اوایل دهه ۱۹۷۰ مصاحبه می‌کردیم. در آن زمان نابرابری میزان مرگومیر بین مشاغل مختلف، اثر بسیار زیادی گذاشته بود. تا زمانی که هنوز در مورد افراد پیرتر تحقیق می‌کردید، این مسئله زیاد جدی نبود: من بعدها این کار را با افراد بالای ۹۰ سال انجام دادم، و شرایط چنین بود که چهار زن به‌ازای هر مرد وجود داشت و حتی برایمان آشکارتر شد که اگر شما بخواهید گذشته را درک کنید نمی‌توانید نمونه‌گیری تصادفی داشته باشید. بنابراین تصمیم گرفتیم که بر اساس سرشماری سال ۱۹۱۱، طبق جنسیت، گروه‌های شغلی، مکان و غیره یک نمونه‌گیری سهمیه‌ای^۱ طراحی کنیم. البته اشتباهاتی در این مورد وجود داشت اما هنوز فکر می‌کنم استراتژی نسبتاً خوبی بود و در یک مجموعه از مصاحبه‌ها نتیجه داد - ۴۴۴ مصاحبه - که حوزه وسیعی از تجربه اجتماعی در بریتانیای اوایل قرن ۲۰ ارائه می‌دهد. هنگامی که تجارب مردم، به‌عنوان مثال در مورد آموزش شغلی، در مقابل اطلاعات مستند اولیه، ارزیابی می‌شود این تجارب به‌طور قابل ملاحظه‌ای جدی‌تر به‌نظر می‌رسند. بنابراین این روش خیلی دلگرم‌کننده بود. از این گذشته در تحقیق داستان زندگی، مسائل و موضوعات مربوط به نمونه‌گیری با یک جهت‌گیری نادیده‌انگارانه همراه بوده است، اگرچه تا حدی مسئله منابع مطرح است. من طی این سال‌ها با برخی از دانشجویانم بسیار بحث کرده‌ام که وقتی شما تنها سراغ یک شبکه و مجموعه خانوادگی می‌روید این کار می‌تواند منجر به شروع [مصاحبه] با خاله یا عمه‌تان بشود و دچار دور باطلی شوید. فکر می‌کنم رویکرد نمونه‌برداری استراتژیک بسیار سالم‌تر باشد. البته شما نمی‌توانید در مقیاس گسترده‌ای که ما انجام دادیم نمونه‌برداری کنید، مگر اینکه منابع بیشتری داشته باشید. ایده‌های متنوع دیگری درباره نمونه‌برداری تقریباً از همان اوایل حاصل شد. به‌عنوان مثال، دنیل برتکس^۲، جامعه‌شناس داستان زندگی، که من او را در سال ۱۹۷۶ ملاقات کردم، مفهوم نگرش «اشباع»^۳ را ارائه کرد. کار ضبط و مصاحبه را در یک شبکه آغاز می‌کنید و تا زمانی که به این کار ادامه می‌دهید که اطلاعات و موضوعات مشابه و تکراری بشنوید که پیش‌تر آنان را از همین شبکه دریافت کرده‌اید و سپس یک گروه متفاوت را برای مصاحبه پیدا می‌کنید. در دهه ۱۹۸۰، ما شروع کردیم به مصاحبه کردن با بیش از یک نسل در همان خانواده، و نمونه‌ای مبتنی بر نسل میانه در نظر گرفتیم. بنابراین، راه‌حل‌های متفاوتی وجود دارد. به هر حال مسأله مهمی است و هنوز فکر می‌کنم که محققان کیفی باید در مورد این مسئله بیشتر فکر کنند.

مسأله سوم، شیوه مصاحبه بود. این مسئله را نیز با ایجاد شیوه‌ای نسبتاً متفاوت به‌پایان رساندیم. ما از کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی، با ایده مصاحبه نیمه‌سازمان‌یافته شروع کردیم و همه انواع سؤالات را از روی نمونه سؤالات افراد دیگر کپی کردیم. به‌صورت مکتوب به مردم گفتیم که

- 1- Quota sample
- 2- Daniel Bertaux
- 3- saturation' approach

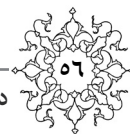


همان کار را به صورت مشابه انجام بدهند و توانستیم تمام برنامه مصاحبه آنان را به دست آوریم و سؤال‌ها را بررسی کردیم. اما در همان زمان، ما با جرج اوارت اوانس^۱ مواجه شدیم. او در نزدیکی سافولک^۲ زندگی می‌کرد و توانایی و تبحر اصلی‌اش در قوم‌نگاری سوئدی‌ها بود. او از نوع بسیار متفاوتی از سنت تحقیق برخوردار بود و رویکرد کاملاً متفاوتی داشت. او می‌گفت: مهم است که گوش کردن را یاد بگیریم و برای مردم فرصت صحبت کردن را ایجاد نماییم. او را به خاطر می‌آورم؛ مصاحبه‌هایمان با او، گوش کردن‌ها، و اظهارنظرها را نیز به یاد دارم و از او چیزهای زیادی آموختیم. بنابراین متأثر از جورج، ما روشی را بسط دادیم که در آن، ایده مصاحبه آزاد با مصاحبه نیمه‌سازمان‌یافته را ترکیب می‌کرد. روشی که من از آن زمان سعی کرده‌ام استفاده کنم. بر اساس این روش، شما همیشه آماده‌اید سؤالتان را مطرح کنید، فقط گوش کنید و در مراحل اولیه مصاحبه هرگز کلام را قطع نکنید و سعی کنید سررشته کلام را به فرد بدهید. سپس سؤال خود را طرح کنید. این شیوه کاملاً متفاوت از آن چیزی است که در تمام کتب جامعه‌شناسی آن زمان از آن دفاع شده بود. پس از آن، چند رویکرد دیگر در مورد مصاحبه به وجود آمد. یک روش جالب توسط مورخان و جامعه‌شناسان آلمانی (مثل روزنتال^۳، ۱۹۹۱) ایجاد شد، چراکه آنها نتوانستند بر منابع اخبارشان تکیه کنند، از این رو روش روایت بسیار مفصلی را ایجاد کردند که بر اساس آن شما ابتدا به فرد اجازه می‌دهید بدون وقفه حرف بزند «داستان زندگی را بگو» سپس برمی‌گردید و بر اساس گفته‌های آنان سؤالاتی مطرح می‌کنید. نهایتاً به صورت کاملاً دشوار وارد سؤالات ناخوشایندتان (سؤالات بیخود) می‌شوید!

ما دقیقاً از آغاز درباره مسأله رضایت و اخلاقیات خیلی نگران بودیم. من فکر می‌کنم در این روش، در مقایسه با اکثر تحقیقات اجتماعی، تاریخ شفاهی تا حدی از طریق اثر گروه‌های اجتماعی که ما با آنها ارتباط پیدا کردیم، به طرز چشمگیر و متفاوتی تکامل یافته است. ایده به سخن درآوردن منابع اخبار همیشه خیلی مهم بود. در این ایده، افراد به جای اینکه به صورت غیرارادی و ناشناس بیان شوند، این شانس را پیدا می‌کنند که با نام خودشان شنیده شوند. این کاری است که من هنوز ادامه می‌دهم. من به منابع خبر این انتخاب را می‌دهم «آیا شما می‌خواهید ناشناس باشید؟ یا می‌خواهید نامتان برده شود؟» من این کار را به عنوان مثال در ادواردینها انجام دادم؛ در آخر به همه افرادی که مصاحبه شده بودند نامه نوشتم. بعد از یک هفته یا بیشتر، من همه نامه‌هایی را که فرستاده شده بود بررسی کردم. برخی از پاسخ‌ها بسیار تأثرآور بود و آنها بسیار افتخار می‌کردند که با نام خودشان بیان شوند. امیدوارم محققان اجتماعی بیشتری این کار را انجام دهند.

آخرین مسئله، مربوط به ارائه این مصاحبه‌ها است. من می‌خواستم کتابی بنویسم که عاری از زبان تخصصی باشد و متن را با چند فرد غیردانشگاهی بررسی کردم. کاملاً با میشل یانگ^۴ موافق هستم که تأکید داشت که شما باید تلاش کنید قاطع و فرهیخته باشید. من از نگارش کتاب

- 1- Suffolk
- 2- George Ewart Evans
- 3- Rosenthal
- 4 - Michael Young



ادواردینها بسیار خرسند هستیم. یک کارت پستال از استرالیا از هوارد نیوبای^۱ دارم که روی آن نوشته شده «کتاب شما اینجا روی یک دکه کتابفروشی خط‌آهن است. شما آن را نوشتید و من فکر می‌کنم ما واقعاً باید آن را هدف قرار دهیم».

نکته آخر من درباره بایگانی کردن است. تجربه این پروژه، اساس ایده ایجاد یک مرکز ملی بایگانی برای اطلاعات تحقیقات میدانی بود که با نام Qualidata در سال ۱۹۹۴ ایجاد شد. این مرکز دقیقاً منشاء باور اخیر من درباره امکان تحلیل‌های ثانویه در تحقیقات کیفی است (تامسون، ۲۰۰۰). به سرعت دریافتیم که اطلاعات مصاحبه‌ها، جز ما، برای مردم بسیاری ارزشمند خواهد بود و می‌توانستیم از قسمتی از بخش جامعه‌شناسی این مرکز، به‌منظور بایگانی داده‌های تحقیق، استفاده کنیم. در آنجا بخشی تحت‌عنوان بایگانی تاریخ‌شفاهی ایجاد کردیم. استفاده بسیاری از محققان دیگر از آن داده‌ها باورنکردنی بود.

بسیاری از آثار مهم که بر مبنای آن اطلاعات منتشر شدند حداقل پنج برابر آثاری است که می‌توانست توسط تیم تحقیق اولیه انتشار یابد. این مسئله برای من، به‌عنوان یک محقق، یک منبع عظیم رضایت‌خاطر است. من می‌خواهم هرکسی را که تا به حال اطلاعاتش را به این مرکز ارائه نکرده است ترغیب کنم چرا که در بلندمدت این کار به‌شما رضایت و غرور بسیاری خواهد داد، اینکه کار شما به‌شیوه‌ای دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

